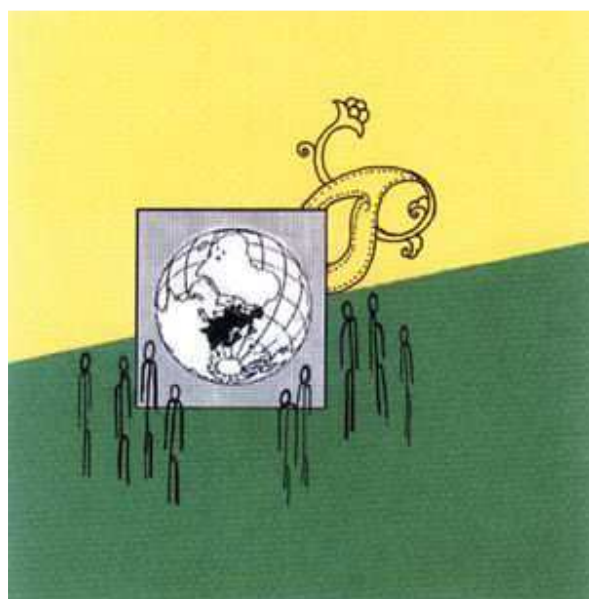


مردم‌سالاری دینی و تئوکراسی

نوع حکومت ایران نه تئوکراسی محض است که مردم در سرنوشت سیاسی خویش نقش مؤثر نداشته باشند و نه دموکراسی محض است که مردم هر آن که اراده کنند بتوانند با رأی خویش ساختار سیاسی کشورشان را از سر تا پا تغییر دهند. حکومت ایران، همان طور که نام رسمی «جمهوری اسلامی» بیانگر آن است، ترکیبی از جمیع اشکال حکومت است که تاکنون شناخته شده است؛ خاصه ترکیبی از دموکراسی و تئوکراسی و البته در برخی موارد کاملاً متفاوت با این دو



درست است که در مواردی مثل ناسیونالیسم مصری، شریعت تحمیلی طالبان در افغانستان و جنگ صدام حسین در ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳، می‌توانیم نمونه‌هایی از اشکال غلط و شکست خورده دولت‌های مدعی استقرار تئوکراسی یا دموکراسی را ببینیم، اما هرکسی می‌تواند مثال‌های تاریخی و معاصر، مانند جمهوری اسلامی ایران، را به عنوان ترکیبی از چنین ایده‌آل‌ها و حقایقی پیدا کند که بر موضوع ترکیب دو فرم متفاوت حکومت مهر تأیید می‌زند

دکتر بهرام نوازی

مترجمان: فرهاد فرهمندفر - عطیه عیار

مقاله دکتر بهرام نوازی، عضو هیأت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، در همایش «مردم‌سالاری دینی» ارائه شده است. در این شماره خردنامه همشهری ترجمه بخش‌هایی از این مقاله را می‌خوانید. مقاله حاضر با تفکیک میان مصادیق مختلف تئوکراسی و بیان تفاوت محوری با آنچه در میراث غربی، «دموکراسی» نامیده می‌شود، در نهایت نتیجه می‌گیرد که «جمهوری اسلامی ایران» نه تئوکراسی محض است (به معنای عدم دخالت مردم در سرنوشت سیاسی‌شان)، و نه دموکراسی محض. از این جهت میان این دو مفهوم تفاوتی بنیادین وجود دارد.

مقدمه

ناآرامی‌های سال‌های واپسین قرن بیستم از منظر تفکر غرب و اروپاییان حایز اهمیت است. آنان می‌پندارند کشورهای کمتر توسعه‌یافته در مسیر روی آوردن به مدرنیته کردن جامعه و اقتصاد، بالطبع به سکولاریزه کردن سیاست و فرهنگ خویش نیز مبادرت خواهند کرد. اما کشور به سرعت در حال توسعه ایران، به جای این کار، در یازدهم فوریه سال ۱۹۷۹ تسلیم انقلاب دینی به رهبری امام خمینی شد. بلافاصله پس از آن، دولت موقت نیز در اوایل دهه ۱۹۸۰ تسلیم حکومت سیاسی‌ای شد که تغییر و تحولات بسیاری را در عرصه سیاست‌های کشور پدید آورد که مهم‌ترین آن معرفی نظام «جمهوری اسلامی» بود. در چارچوب این نظام، حکومت، پیوندی جدا ناشدنی با اسلام شیعی دارد.

با این وجود، برداشت‌های متفاوت و حتی مخالف درباره ماهیت واقعی این نوع حکومت وجود دارد. برخی معتقدند جمهوری اسلامی چیزی جز تئوکراسی نیست. حال آن که برخی دیگر «ماهیت قانونی و تئوکراتیک این رژیم» را به رسمیت شناخته‌اند. گروهی بر این باورند که تئوکراسی، به مثابه «حکومت خدا بر روی زمین»، هنوز به طور کامل محقق نشده است و تا قبل از تحقق کامل آن، تئوکراسی می‌تواند با هرگونه نظام موقت حکومت بشری همزیستی داشته باشد. این مشکل ترکیبی حکومت، مصداق «کلیساسالاری» است و در صدد آن است که در حوزه قدرت سیاسی کشور به سلسله مراتب مذهبی، امتیازات مطلق ببخشد. عده‌ای نیز عقیده دارند در هر جامعه‌ای، که یک گروه دینی مقتدر یا تلفیقی از گروه‌های دینی نقش تعیین کننده‌ای در نظام سیاسی یا قضایی حاکم داشته باشد، بروز تئوکراسی امکان‌پذیر است.

نقطه مقابل ایشان کسانی هستند که جمهوری اسلامی [ایران] را «یکی از چندین و چند دموکراسی» یا یکی از «دموکراتیک‌ترین کشورها» می‌دانستند. حتی مقامات امریکایی هم، که بیست و سه سال پیش با رژیم اسلامی جدید ایران به مخالفت برخاستند، اکنون مصرانه باور دارند که این رژیم دارای برخی ویژگی‌های دموکراتیک است. البته کسانی هم هستند که رژیم اسلامی ایران را «استبداد خودکامه»، «یکه‌سالاری مطلق‌گرا»، «الیگارشی» یا حتی «الیگارشی تمام روحانی» قلمداد می‌کنند و جمهوری اسلامی ایران را «رژیم روحانیان» می‌خوانند.

بحث اصلی من در این مقال آن است که نظام جمهوری اسلامی در ایران در مسیر «سیر و تحول انسان به سوی کمال» و نیل به «سعادت در سراسر جامعه بشری»، شکل تلفیقی یا ترکیب‌شده‌ای از حکومت را معرفی کرد که حایز بهترین و پسنده‌ترین ویژگی‌های اشکال مختلف حکومت است که «اصول و معیارهای اسلامی» نیز آنها را تأیید کرده است؛ ضمن این که رؤیاهایی در سر دارد که می‌تواند متضمن مشارکت گسترده و فعالانه تمام اقشار جامعه در روند توسعه اجتماعی باشد، درست همان طور که در قانون اساسی کشور تصریح شده است.

بیشتر کلمات کلیدی مانند «پادشاهی»، «الیگارشی» و «دموکراسی» که این روزها در توصیف اشکال مختلف حکومت متداول است، از یونان و روم باستان برگرفته شده‌اند. موضوع اصلی سیاست، در جمیع این واژگان، همواره یک چیز بوده است: توزیع قدرت به نحوی که آزادی و سعادت بشری به بهترین وجه تعریف و حفظ شود. افلاطون اعتقاد داشت «فضیلت»، هدف سیاست است و تنها معدودی به درک و فهم کامل این علم نائل خواهند شد. به زعم وی، علم سیاست «در باب تمام حقایق و تمام هستی، نگاهی تعمق‌آمیز دارد» و فضیلت از این طریق به دست می‌آید، و فقط کسانی که در این راه تربیت و تعلیم شده‌اند می‌توانند بر دیگران حکومت کنند.

از منظر افلاطون، بهترین شکل حکومت همانا حکومت «حاکمان فیلسوف» یا «فیلسوفان حاکم» است که می‌تواند به دو شکل «پادشاهی» یا «اشراف‌سالاری» پدیدار گردد، اما قوانین اصیل و بنیادین کشور در جای خود باقی است. بعدها در پی این شکل مطلوب (ایده‌آل) و کامل حکومت «عادل و صالح»، گونه‌های مختلف «الیگارشی»، «دموکراسی» و «بیدادگری» آمد. به همین دلیل افلاطون بعدها «چندگونه حد وسط حکومت» را به این جمع افزود، اما کلیه این اشکال، «معمولی و پیش پا افتاده هستند و ممکن است هم در بین یونانیان متمدن و هم در میان بربرهای نامتمدن یافت شوند.»

اما شاگرد او، ارسطو، اشکال مختلف حکومت را طور دیگری طبقه‌بندی کرد: به زعم او امکان دارد دولت، «که عالی ترین مرجع قدرت در کشورهاست»، بر پایه «هدفی که دنبال می‌کند، در دست یک یا چند گروه یا تعداد کثیری از گروه‌ها باشد و «منافع شخصی» یا «منافع مشترک» را دنبال کند». بنابراین، سه و نه یک، شکل واقعی

حکومت دینی «سلطنت، پادشاهی و اشراف‌سالاری... یا نظام مشروطه» وجود خواهد داشت و سه صورت تعریف شده آن همانا «ظلم و بیدادگری و الیگارش... [یا] دموکراسی» خواهد بود. به هر تقدیر، ارسطو در تحلیل اشکال مختلف حکومت‌های عصر خویش، به این تصور رسید که «نظام‌های حکومتی نه به سمت الیگارش و نه به سمت دموکراسی، بلکه به چیزی بینابین آن میل می‌کنند.»

اعراب مسلمان در قرن هفتم، قدرت اول، از مجموع دو قدرت عصر خود را شکست دادند و توانستند مناطق بسیاری از قلمرو قدرت دوم را در اسپانیا و شمال آفریقا به تصرف خود درآورند. پایه پای پادشاهی‌های قدرتمندی، که به تدریج در سراسر جهان شکل گرفت، نهادها و طبقات اجتماعی مختلف نیز شکاف موجود را پر کردند. کلیسا و مسجد، با وجود سختی‌ها و مشکلات متعدد، چراغ دین و علم‌اندوزی را کماکان روشن نگاه داشته بودند و به نشر و اشاعه چیزهایی پرداختند که از متون روم و اسلام برای دولت شهرها باقی مانده بود. اشراف طبقه نظامیان (Nobiles در زبان رومی) که بعدها عناوین سلطنتی متعددی همچون conte، یعنی کنت، و duc، به معنای دوک، را به خود اختصاص دادند، نیز صاحب قدرت و اختیارات تأثیرگذار بودند. این دینامیسم در جامعه اروپا و سایر نقاط جهان مانع از آن شد که جامعه اروپا «برای همیشه» در قالب این شکل یا سایر اشکال و الگوهای حکومت، حتی در مشخص ترین نوع حکومت در جهان امروزی یعنی «دولت ملی»، گرفتار شود.

اِعمال اصل «نماینده‌گی پارلمانی» توأم با مفاهیمی مانند «قانون الهی»، «قانون طبیعی» و «قانون عرف»، به عنوان عامل محدود کننده قدرت و اختیارات، و نیز وقوع برخی رویدادها از جمله عصر روشنگری و رنسانس و اصلاح دینی، کشف قاره آمریکا و انقلاب‌های آمریکا و فرانسه، شکل جدیدی از حکومت به نام «دموکراسی نوین» را پدید آورد که با دموکراسی رایج در یونان باستان تفاوت‌های بسیاری دارد. در دموکراسی نوین، حق الهی پادشاهان، برتری و تفوق طبقه نجیب‌زادگان و امتیازات کلیسای کاتولیک رم، جملگی، مردود است. مساوات در برابر قانون، جای نظام امتیازات را، که مشخصه رژیم‌های پیشین بود، گرفت و به منظور ممانعت از سوءاستفاده از قدرت در بین پادشاهان یا دستگاه حکومت آنها، بر ضرورت تدوین نظامنامه‌های قضایی تأکید شد.

با برچیده شدن نظام پادشاهی، جمهوری پایه‌گذاری شد و قرن‌ها تلاش و کوشش به ثمر نشست. کشورها به نام عقلانیت آزادی و برابری (برادری دیگر مؤلفه اصلی به شمار نمی‌آید)، تلاش برای نیل به نظام جمهوری را سرلوحه کار خود قرار دادند. مسائلی مانند انتخاب آزادانه نهادهای دولتی در چارچوب حق جهانی انتخاب، رقابت برای به دست آوردن مقام و منصب از طریق احزاب دایمی و سازمان‌یافته، آزادی بیان و آزادی مطبوعات، حکومت قانون و اثرگذاری و نفوذ بیشتر برای طبقه کارگر، زنان و اتباع خارجی در سه شکل اساسی حکومت، (دموکراسی مستقیم، دموکراسی نمایندگی (= پارلمانی) یا لیبرال دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی)، مشترک هستند.

واژه «تتوکراسی» نیز که از دو کلمه یونانی گرفته شده و به معنای «حکومت الوهیت» است، در مورد رژیم‌های سیاسی‌ای به کار می‌رود که داعیه نمایندگی خدا بر روی زمین را در سر دارند. حکومت‌های بسیاری در طول تاریخ و در عرصه فرهنگ‌های مختلف، دعوی پیروی از طرح و تدابیر خدایان‌شان، یا مشروعیت داشتن به سبب برخورداری از «دستور الهی» را اظهار کرده‌اند. در تمدن‌های قدیم، پادشاهان و سلاطین، حکم خدایان روی زمین را داشتند و پرستش می‌شدند. بنابراین، پادشاه یا سلطان یک اقلیم، به اعتبار تعریفش، اشتباه نمی‌کرد. در برخی تمدن‌های دیگر، پیامبران خدا یا نخبگان تعلیم‌دیده دینی، نماینده خدا بودند و صاحب حق الهی حکومت بر مردم.

همان گونه که کتب مقدس ادیان، باستان‌شناسان و تاریخ‌نگاران نشان می‌دهند، عبریان، اهالی تبت و مصریان باستان، سال‌هایی از تاریخ خود را با حکومت‌های تتوکراتیک سر کرده‌اند. تتوکراسی در پیکره سه دین آسمانی یهود، مسیحیت و اسلام و آیین‌های بودا و هندو نیز وجود دارد. دو نمونه آن عبارتند از: بشارت [حضرت] عیسی راجع به ظهور «ملکوت خداوند» و نه کس دیگر یا تحقق مشیت الهی بر روی کره زمین به عنوان مضمون تعالیم [حضرت] عیسی و رد آشکار هرگونه همکاری با امپراتور روم از سوی همو. نمونه دیگر نیز عبارت است از شکل‌گیری صحابه [حضرت] محمد[ص] در سال ۶۲۲ در مدینه که تا وفات وی به سال ۶۳۲ کماکان تحت امر وی بودند. در بین مسیحیان پروتستان انجیلی و برخی گروه‌های کنشگر سیاسی، و نیز در میان ناسیونالیست‌های هندو، سیک‌های افراطی در پنجاب و جنگ‌طلبان بودایی در سریلانکا، و نیز مسلمانان سنی مذهب فعال در امور سیاسی در نهضت اخوان المسلمین، جمهوری اسلامی ایران نمونه مهم‌تر تتوکراسی در قالب اسلام شیعی است. تعالیم شیعه در جمهوری اسلامی ایران بازیابی شد و در قالب یک آموزه به لحاظ سیاسی مفید، موسوم به «ولایت فقیه» پرورش یافت.

دموکراسی دینی

نوع حکومت ایران نه تتوکراسی محض است که مردم در سرنوشت سیاسی خویش نقش مؤثر نداشته باشند و نه دموکراسی محض است که مردم هر آن که اراده کنند بتوانند با رأی خویش ساختار سیاسی کشورشان را از سر تا پا تغییر دهند. حکومت ایران، همان طور که نام رسمی «جمهوری اسلامی» بیانگر آن است، ترکیبی از جمیع اشکال حکومت است که تاکنون شناخته شده است؛ خاصه ترکیبی از دموکراسی و تتوکراسی و البته در برخی موارد کاملاً متفاوت با این دو.

چنان که در چندین بند از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به صراحت ذکر شده است، دو رکن اساسی، وجه مشخصه این شکل تلفیقی حکومت در رژیم اسلامی ایران به شمار می‌آید: رکن اول ملهم از نظریه امام خمینی در باب «ولایت مطلقه فقیه» است که بر اساس آن، فقیه جامع‌الشرایط در دو حوزه «جامعه تحت امر خویش» و «سیاست» هیچ گونه محدودیتی ندارد و در واقع آخرین و نهایی‌ترین مرجعی است که می‌تواند به نفع تمام شهروندان و اتباع کشور تصمیم‌گیری کند. او توسط کسانی برگزیده می‌شود که در قیام‌هایی، نظیر آنچه در فوریه سال ۱۹۷۹ منجر به روی کار آمدن امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب شد، یا توسط مجلس خبرگان (نماینده مردم که عمدتاً از بین روحانیان هستند) و از طریق انتخابات عمومی و رأی دادن افراد بالای پانزده سال، برگزیده می‌شود. نمونه آن، معرفی و اعلام آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رهبر در سال ۱۹۸۹ بود. فقیه حاکم تنها یکی از چند روحانی است و، مطابق سنت شیعه، او حکم خَلَف و نایب امام دوازدهم شیعیان را دارد. نوع اخیر انتخاب با شیوه انتخاب رئیس‌جمهور امریکا توسط هیئت انتخاباتی (Electoral college) شباهت‌هایی دارد.

فقیه حاکم در رأس سلسله مراتب سیاسی کشور قرار دارد و در برابر قانون هم با دیگران یکسان است. او بر امور سه شاخه از حکومت نظارت دارد؛ نیروهای مسلح (ارتش)، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (و پلیس) و صدا و سیما تحت امر وی هستند و سمت و سوی سیاست خارجی و دیگر سیاست‌های کلی کشور را او تعیین می‌کند. انتصاب قضات عالی کشور با اوست؛ قدرت عزل رئیس‌جمهور منتخب [مردم] را دارد و شش فقیه شورای دوازده نفره نگهبان را نیز او انتخاب می‌کند.

رکن دوم همانا نهادها و تشکلهای دموکراتیک است که در چارچوب قانون اساسی به خوبی جای گرفته‌اند. در مقدمه قانون اساسی ایران و تحت عنوان «شیوه حکومت در اسلام» آمده است که «حکومت برخاسته از موضع طبقاتی،

سلطه‌گری فردی یا گروهی نیست». در آنجا تصریح شده است که: «حکومت تبلور آرمان‌های سیاسی ملتی است که هم‌کیش و هم‌فکر است که به خود سازمان می‌دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی، راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی خدا) بگشاید... . قانون اساسی تضمین‌گر نفی هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی می‌باشد و در خط گسستن از سیستم استبدادی و سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان تلاش می‌کند (و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم)».

فصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شامل شش بند، به «حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن» اختصاص یافته است و توضیح می‌دهد که مردم ایران در اداره کشور خود به راحتی حق اظهارنظر دارند و هریک از آنها صاحب «سرنوشت اجتماعی خود» هستند. حاکمیت ملی به عنوان یک «حق الهی» در نظر گرفته می‌شود که از جانب «حاکمیت مطلق خدا» به «جهان و انسان» اهدا شده است و نباید محدود به «منافع فرد یا گروهی خاص» شود (اصل ۵۶). تقسیم قدرت میان سه قوه مستقل مقننه، قضاییه و مجریه، که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت... اعمال می‌گردند، در اصل ۵۷ بیان شده است. همچنین «مراجعه مستقیم به آرای مردم از راه همه‌پرسی در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی» به عنوان وظیفه مجلس، در اصل ۵۹ پیش‌بینی شده است.

مجلس شورای اسلامی به عنوان یک نهاد ملی «از نمایندگان ملت که به طور مستقیم و با رأی مخفی انتخاب می‌شوند» تشکیل شده است (اصل ۶۲) و اختیار قانون‌گذاری «در عموم مسائل» (اصل ۷۱) و «حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را دارد» (اصل ۷۶)؛ از جمله مجلس می‌تواند ضمن «رأی به صلاحیت یا عدم صلاحیت هیأت وزیران» (اصول ۸۷ - ۸۸)، «هیأت وزیران یا هریک از وزرا» و حتی رئیس‌جمهور را استیضاح کند (اصل ۸۹). بدین طریق نه تنها قوه مجریه، بلکه تمام مقام‌های محلی استان‌ها، شهرها، بخش‌ها، روستاها و «سایر مقامات کشوری که از طرف دولت تعیین می‌شوند، ملزم به رعایت تصمیمات» گرفته شده در مجلس هستند (اصل ۱۰۳).

مفاهیم دموکراتیک مانند برابری در قانون، حقوق زندگی، آزادی و رضایت‌مندی، آزادی در عقاید، وجدان کاری، مشارکت، وحدت مردم، حرمت اجتماع، مراجعه به مراجع قضایی، احترام به حقوق اقلیت‌ها و زنان، توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی، همگی، به صراحت در فصل ۳ (اصول ۴۳ - ۱۹) قانون اساسی بیان شده و ضمانت‌های اجرایی بسیاری برای موفقیت آن ارائه شده است. قوه قضاییه، به عنوان «قوه‌ای مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت است»، یکی از این ضمانت‌های اجرایی مهم است. اصل ۱۵۶ درباره جایگاه و وظایف قوه قضاییه می‌گوید: «قوه قضاییه... مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایف زیر است:

۱. رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات، حلّ و فصل دعاوی و رفع خصومات و اخذ تصمیم و اقدام لازم در آن قسمت از امور حسبیّه، که قانون معین می‌کند.

۲. احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع.

۳. نظارت بر حسن اجرای قوانین.

۴. کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات مدوّن جزایی اسلام.

۵. اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین».

بر اساس مقدمه قانون اساسی، مفهوم «ولایت امر و امامت مستمر» یکی دیگر از ضمانت‌های اجرایی حقوق دموکراتیک است که در آن یک فقیه صالح جامع شرایط و قابل اعتماد، که مردم او را به عنوان رهبر می‌شناسند، وظیفه دارد تا «ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد». همچنین در اصل ۱۰۷ آمده که این فقیه

به این دلیل که «اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه» است، به عنوان «رهبر» توسط اکثریت قاطع مردم «انتخاب می‌شود»؛ مثل امام خمینی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، و یا توسط «مجلس خبرگان» که از سوی مردم انتخاب می‌شوند. «خبرگان رهبری درباره همه فقه‌های واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصدونهم مشورت می‌کنند»، با شرایطی مانند:

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه؛

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری» (اصل ۱۰۹).

بر این اصل افزوده شده که «در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی‌تری باشد، مقدم است».

گرچه فرماندهی کل قوا در صدر سلسله مراتب دولت است و می‌تواند تصمیمات نهایی را در مورد راهکارهای اصلی اتخاذ کند، اما «باید مطابق با مواد قانون اساسی باشد» (اصل ۵۷). این تصمیم‌ها همچنین بعد از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام صورت می‌گیرد. این مجمع متشکل است از سران سه قوه و تعدادی دیگر از اعضای وابسته به کابینه و مجلس، تمام اعضای شورای نگهبان، چند نفر از خبرگان (اصل ۱۱۲) که در عمل چند نفر از سران جناح‌ها و فراکسیون‌های سیاسی مختلف به آنها اضافه می‌شوند. همان‌طور که اصل ۱۷۷ بیان می‌کند هنگام بازنگری قانون اساسی، تعدادی از مواد، نیاز به تغییر و بازنگری ندارند: «محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکاء به آراء عمومی و دین و مذهب رسمی ایران، تغییرناپذیر است». در این حالت، دولت ایران کاملاً از دیکتاتوری و حکومت استبدادی، که در آن یک نفر یا یک گروه کوچک قدرت مطلق را بدون هیچ‌گونه محدودیت‌های قانونی مؤثر در دست دارد، به دور است. بنابراین دموکراسی دینی شکلی از حکومت است که دین و باورهای مردم را به خواسته‌های خود پیوند می‌دهد. به نظر نمی‌آید بین مشروعیت دوگانه جمهوری اسلامی یا همجواری حاکمیت مردمی رئیس‌جمهور یا مجلس و ناظران روحانی قانون‌گذار تضادی باشد. نص صریح قانون از هماهنگی دو رکن به منظور رسیدن به هدف، که همان تقوا، رضایت‌مندی و به طور کلی حرکت به سوی کمال الهی است، حمایت می‌کند.

همان‌طور که پل وبر گفته است، در مقام تئوری هم «دلیلی وجود ندارد که تئوکراسی و فرم دموکراتیک حکومت در تضاد باشند...». ظاهراً تعبیر «صدای مردم صدای خداست» آن قدر برای «پیتر اشمید» ممکن و منطقی بود که به چنین نتیجه‌ای رسید: «چون اسلام با سکولاریزم و دموکراسی، هر دو، سازگار است، می‌توان یک دموکراسی دینی را برای آینده ایران پیش بینی کرد». به علاوه بنا بر نظریه دکتر سروش تحت عنوان «قبض و بسط شریعت»، سکولاریزم و دموکراسی تهدیدی برای دین به شمار نمی‌آیند و تنها به افزایش شناخت از دین کمک می‌کنند و هر دو مکمل یکدیگر هستند؛ چرا که معرفت دینی صرفاً یکی از راه‌های گوناگون معرفت انسانی است. سروش در مصاحبه‌ای می‌گوید: «برای حکومت اسلامی هیچ شکل خاصی از جانب خدا ارائه نشده است... نظام ولایت فقیه که آیت‌الله روح‌الله خمینی بعد از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ معرفی کرد، فقط یک تغییر سیاسی است... گرچه دین، به خودی خود، مقدس است، ولی تفسیرات آن مقدس نیست و در نتیجه قابل انتقاد، اصلاح، تعدیل، تجدیدنظر و نیازمند تفسیر مجدد است».

در این جا ممکن است این سؤال پیش آید که چرا فقط تئوکراسی یا فقط دموکراسی میان اکثر مسلمانان ایرانی مطلوب نیست و چرا به ترکیبی از این دو نیازمندیم؟ جواب این است که تئوکراسی به عنوان «حکومت مطلقه خدا» بیش از فهم و درک انسان است؛ زیرا ما، در موقعیت‌هایی، از درک اراده و فرمان واقعی خدا عاجزیم. چنین درک و شناختی نیازمند برخورداری از زمینه‌های بسیار و مراحل بسیار آموزش است و مردم قادر نیستند اراده خدا را از طریق توضیحاتی که در قرآن و سنت آمده دریابند. دستیابی به چنین درکی مستلزم چندین سال مطالعه و کوشش فراوان است. در مواقعی هم نمی‌خواهیم تسلیم خواست و قانون او شویم و فرامین او را در زندگی روزانه خود به کار ببریم؛ چرا که لازمه آن، داشتن تقوا، کوشش، محرومیت و سرکوب کردن نفس در سطح وسیع است.

علاوه بر این، حکومت‌های دین‌سالار، که در رأس قدرت هستند، به دلایل داخلی و خارجی عمر کوتاهی دارند. دلایل داخلی مثل روحانیانی که علوم دینی را تحصیل کرده‌اند و تعصبات شدید دینی دارند و به ندرت از مسائل سیاسی، اقتصادی و دیگر مسائل اجتماعی مطلع هستند و در سازمان دادن به جامعه مدرن و پیچیده به مشکل برمی‌خورند. اگر صاحب‌منصبان همان روحانیان باشند، متعاقب هرگونه انحراف در میان آنان، برای دین و سیاست چیزی جز رسوایی باقی نخواهد ماند. وقتی قوانین دینی، مستبدانه یا به شدت سخت باشد و به کمک نیروهای دولتی به زور اجرا شود، تنفر و انزجار در میان مردم عادی ریشه می‌کند. اخذ مالیات‌های دینی (وجوهات شرعی)، که در صدر انواع دیگر مخارج و مالیات‌هاست، به خصوص در زمان رکود اقتصادی، باعث انزجار مضاعف می‌شود. سرانجام این که روحانیان، که تصور می‌رود از جانب خدا حکومت می‌کنند، هنگام مشارکت در سازش‌های معمولی ضروری برای تأثیرگذاری سیاسی، دچار مشکل می‌شوند. حتی ممکن است چنین سازش‌هایی در نظر آنان غیراخلاقی و گناه باشد. در نتیجه در شرایط تحت کنترل یک جناح، که همان حکومت دینی است، غالباً پلیس به عنوان یک پناهگاه به کار می‌رود که، با بی‌رحمی و سایر اعمال خشن، باعث زیر سؤال رفتن مشروعیت نظام می‌شود.

اما دلایل خارجی از این قرار است که قانون‌گذاران دیگر کشورها، اغلب، از صدور عقاید متعصبانه دینی علیه کشور خود، که با قدرت سیاسی حمایت پشتیبانی می‌شود و به سمت ایجاد یک رژیم دین‌سالار ایزوله پیش می‌رود، می‌هراسند. چون فرهنگ‌های سکولار می‌توانند از طریق موسیقی، هنر، لباس و فیلم تأثیرات دائمی گمراه‌کننده‌ای بر روی جوانان داشته باشند و اندیشه‌های وارداتی مانند آزادی، دموکراسی و برابری را به آنها القا کنند، رژیم‌های دین‌سالار تمایل به محدود کردن رابطه با دنیای خارج دارند. چنین اعمالی جدایی کشور را با دیگر کشورها زیاد می‌کند، اما غالباً منجر به شیفتگی به دنیای خارج و مخالفت‌های مخفیانه با رژیم می‌شود. این شرایط مانع از عمر طولانی رژیم می‌شود و حکومت‌های تئوکراسی به ندرت به نسل بعد از بنیان‌گذاران خود می‌رسند.

اما دموکراسی تنها هم نمی‌تواند بهترین شکل حکومت باشد. به همین دلیل است که در دنیا انواع مختلفی از دولت‌های دموکراتیک دیده می‌شود. حتی در بریتانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا، دو ملت، با فرهنگ، سیاست و اقتصاد مشابه هم به طور چشمگیری آشکال متفاوتی از دموکراسی را دارند. به علاوه، امروزه حکومت‌های زیادی (حدود ۱۴۰ دولت از ۱۹۱ دولت) ادعا می‌کنند که دموکراتیک هستند. حکومت‌های قدرت‌طلب و دیکتاتوری زیادی، به خصوص ملل کمونیست قرن بیستمی، دولت‌های ظاهراً دموکراتیکی را پذیرفته‌اند که در اصل توسط یک جناح مختار و بدون مخالف اداره می‌شود. کشورهای معتقد به مارکسیست ثابت کردند که هم‌رأیی سیاسی و مالکیت جمعی درآمد محصولات (دموکراسی اقتصادی) کافی بود تا مردم مطمئن شوند خواسته‌هایشان به تحقق می‌پیوندد.

علاوه بر این، هنوز عناصری وجود این دموکراسی را تهدید می‌کند: به جای رفع تضاد طبقاتی، بر آن سرپوش گذاشته می‌شود؛ ملی‌گرایی، رأی‌دهندگان را از تصمیم‌گیری صحیح درباره سیاست خارجی کشور باز می‌دارد؛ عوام‌فریبان، به اندازه همتایان خود در رم باستان، به وفور پیدا می‌شوند و بسیاری از سیاستمداران فاسدند. در کنار تمام این مسائل، دموکراسی ارزش افراطی برای آزادی فردی قائل است و به طور کلی به هدایت نفس، خودداری و آزادی نسبی فردی تأکید می‌کند. این ویژگی‌ها، همان طور که «آلکسیس دو توکویل» شرح داده است، نوعی خودخواهی تعدیل شده است که باعث می‌شود نوع بشر تنها به دایره محدود خانواده و دوستان خود بیندیشد.

نتیجه

درست است که در مواردی مثل ناسیونالیسم مصری، شریعت تحمیلی طالبان در افغانستان و جنگ صدام حسین در ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳، می‌توانیم نمونه‌هایی از اشکال غلط و شکست خورده دولت‌های مدعی استقرار تئوکراسی یا دموکراسی را ببینیم، یا درست است که عده‌ای کوشیده‌اند از ارزش‌های ملی یا ایده‌آل‌های دینی استفاده کنند تا پشتیبانی مردمی را، برای رهایی از سلطه خارجی یا حکومت مستبدانه نخبگان و یا نوسازی اقتصادی، به دست آورند، اما هرکسی می‌تواند مثال‌های تاریخی و معاصر، مانند جمهوری اسلامی ایران، را به عنوان ترکیبی از چنین ایده‌آل‌ها و حقایقی پیدا کند که بر موضوع ترکیب دو فرم متفاوت حکومت مهر تأیید می‌زند.

این شکل از حکومت ایرانی، نه فقط تئوکراسی است و نه حکومت اغنیا یا روحانیان یا نظامیان، و نه فقط دموکراسی از هر نوع آن، بلکه نوعی هماهنگی سیاسی بین تمام آنها است. سردمدار و رهبر کشور، که به طور غیرمستقیم در یک انتخابات فراگیر برگزیده می‌شود، فیلسوفی نیست که ادعا کند درست را به هر طریقی از درون نادرست بیرون می‌کشد، بلکه روحانی مسلمانی است که متعهد می‌شود که قانون شیعه را جست‌وجو کند و حقیقت را از طریق کاوش در شریعت بیابد و باید در راستای خواسته‌های عموم مردم بیندیشد و عمل کند، نه در جهت خواسته‌های خود یا یک گروه خاص. با اینکه مردم می‌کوشند بهترین قانون‌گذاران را انتخاب کنند، اما شرایط و صلاحیت‌های قانونی زیادی برای نمایندگان مردم و مدیران بخش‌های دولتی وجود دارد که باعث می‌شود تنها بخشی از تحصیل‌کردگان واجد شرایط بتوانند مناصب دولتی را برعهده بگیرند. در نتیجه، مقامات بالای دولت، قانوناً و حقیقتاً، نخبگان سیاسی کشور را تشکیل می‌دهند. اصول مشروطیت، قدرت را توزیع می‌کند و دولت و قانون‌گذاران آن را متعهد به حمایت از قانون اساسی می‌کند. این شکل از حکومت کاملاً با هریک از اشکال جداگانه حکومت که ارائه شد متفاوت است.